

دکتر طیبه سیفی (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی تهران، نویسنده مسؤول)

دکتر نرگس انصاری (استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین المللی قزوین)

دلالت‌های نمادین رنگ سبز در شعر عبدالمعطی حجازی

چکیده

بی شک، رنگ از عوامل مهم خلق اثر هنری، بویژه شعر است. شاعر در آفرینش اثر خود گاه رنگ را به خاطر زیباییهای حسی به کار می‌گیرد تا ارزشهای درونی آن را پدیدار سازد، اما گاهی هم هنرمند از این مراحل پا فراتر نهاده و مفاهیم نمادین رنگها را موضع توجه خود قرار می‌دهد تا از این راه، مفاهیم ذهنی خود را به کمک رنگهای درخشان به صورت نماد به تصویر کشد. در این میان وسعت دید و نگاه عمیق شاعران معاصر به پدیده‌های هستی در کنار آگاهی آنها از اثرات مختلف رنگها سبب می‌شود که رنگها در اشعار آنها جلوه و نمود زیبایی پیدا کند. ظاهراً در میان رنگهای موجود اطراف شاعر، رنگ سبز بیش از دیگر رنگها توجه شاعر نوپرداز، عبدالمعطی حجازی را به خود جلب کرده؛ چرا که رنگ غالب روستا، محبوب و معشوق واقعی شاعر است، ضمن اینکه معانی نمادین جدیدی هم یافته است؛ در مقاله حاضر تلاش شده تا جایگاه این رنگ در تصاویر شعری این شاعر و معانی و دلالت‌های نمادین و برخی جنبه‌های زیباشناختی آن تبیین شود. بررسی رنگ سبز در اشعار حجازی مبین این است که سبز پرسامدترین رنگ در شعر حجازی و رنگ غالب همه دفاتر شعری اوست که خود بیانگر علاقه شاعر و گرایش او به این رنگ است و یا نگاه خاص شاعر به روستا موجب گشته شهر گریزی و اشتیاق بازگشت به روستا اصلی‌ترین عامل در جهت نمادین شدن این رنگ در اشعار او باشد.

کلیدواژه‌ها: تصویر شعری، زیبایی شناسی، رنگ سبز، عبدالمعطی حجازی، روستا.

رنگ اشیاء و شکل آنها از جمله مظاهر حسّی هستند که باعث تواتر در اعصاب و حرکت در مشاعر می‌شوند؛ اما شاعر مانند کودک این رنگها و اشکال و بازی با آنها را دوست دارد، البته بازی که در درجه نخست باعث کشف یک صورت، و در درجه دوم باعث برانگیختن خواننده می‌شود، بنابراین شعر در سایه الوان و اشکال شکل می‌گیرد (اسماعیل، بی تا: 130-129) پس نیاز شعر به تصویرگری و استفاده از تصاویر مختلف و تازه اساسی‌ترین عامل در جهت برقراری ارتباط با خوانندگان است و خیال، مایه تحرک تصویر و خمیر مایه تصویر سازی است و آنچه در پویایی تصاویر نقش اساسی ایفا می‌کند رنگها هستند و از آنجا که می‌توان تصویر را «مجموعه رنگ، شکل، معنا و حرکت دانست» (شمیسا، 1379: 365) به نقش حسّاس رنگها در تصویرهای شعری پی می‌بریم، از طرف دیگر همانندسازی از برجسته‌ترین وظایف تصویرسازی شاعرانه است و رنگها بهترین ابزار در جهت نمایش این همانندسازی ادبی از جهان طبیعت است، پس تصاویری که سرشار از رنگ هستند، تصاویری پویا و تصاویر بدون رنگ جز تصاویری جامد و بی‌روح نیستند.

بنابراین عنصر رنگ به عنوان گسترده‌ترین حوزه محسوسات انسان در تصویرهای شاعران سهم عمده‌ای دارد و از قدیم‌ترین ایام مجازها و استعاره‌های خاصّی از رهگذر توسعه دادن رنگ در غیر مورد طبیعی خود وجود داشته است چنانکه بسیاری از امور معنوی که به حس زیبایی در نمی‌آیند با صفتی که از صفات رنگهاست، نشان داده شده اند (شفعی کدکنی، 1370: 274).

از اینرو یکی از مهم‌ترین وظایف شاعران، تصویرآفرینی در جهت آفرینش زیبایی است، چون شعر نوعی تجربه خیالی است، تصویرپردازی بهترین ابزار در جهت تبیین و القای آن تجربه است، در این میان رنگها برترین عنصر تجسمی آن تصاویر و عاملی در جهت پویایی و واقع‌نمایی تصویرها هستند. بنابراین وجود رنگها در تصاویر شعری، بیش از هر عنصر دیگری، شعر را به یک تابلوی نقاشی پرنقش و نگاری تبدیل می‌کند، و هر شاعری چه قدیم و

چه جدید به طور خودآگاه یا ناخودآگاه برای زیبایی بخشی به اثر خود دست به انتخاب رنگ می‌زند.

پس انتخاب رنگ توسط یک هنرمند، ریشه در مسائل زیبایی‌شناسی دارد. افزون بر این، انتخاب یک رنگ و ترجیح آن بر رنگهای دیگر به حالات روحی و روانی او نیز بستگی دارد، محیط پیرامون شاعر، شرایط خاص زندگی او، اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، و گاه مسائل جهانی و گرایشهای مکتبی او نیز در گزینش رنگها در آثار هنری او تأثیر می‌گذارد تا جایی که تغییر هر یک از این شرایط، علایق و گرایشات او به رنگها را نیز دستخوش تغییر و دگرگونی می‌کند.

رنگها از دیر باز مورد اهتمام و توجه هنرمندان بویژه شاعران بوده‌اند با این تفاوت که پیشینیان بیشتر به معنای ظاهری و محسوس رنگ، توجه می‌کردند؛ اما با پیشرفت علوم، بر آگاهی هنرمندان و شاعران به رنگها نیز افزوده شده؛ از این رو با گذر زمان رنگها با پشت سر گذاشتن معنای ظاهری، معنای رمزی به خود گرفتند، همین ابهام و تنوع معنای رنگها به آنها زیبایی خاصی بخشیده، سبب شد تا آثاری که سرشار از رنگ هستند بیشتر توجه مخاطب را به خود جلب کند، ضمن اینکه این گونه آثار موجب می‌گردد تا مخاطب با کشف روابط و معانی پنهان در درون رنگها از اثر هنری لذت بیشتری ببرد و تحت تأثیر آن قرار بگیرد؛ لذا اثرگذاری یک اثر ادبی بر مخاطب یکی از اهداف اصلی شاعران در به کارگیری رنگها در شعر است.

نویسندگان و ادبای عرب و به‌ویژه شاعران نیز از دوره جاهلی به رنگها توجه خاصی داشته و از قدیم‌الایام در تصاویر شعری خود از رنگها کمک گرفته‌اند. از آن جهت که رنگ عنصر مهمی از عناصر ساختار فنی قصیده را تشکیل می‌دهد، و در شکل‌گیری صور شعری نقش مهمی را ایفا می‌کند. تشبیهات و استعارات و کنایه‌های زیادی با توسعه در معانی رنگها شکل گرفته‌اند، تا جایی که رنگها از قدیم‌الایام تکیه‌گاه تصاویر، و ابزار فنی بودند که قصیده بر پایه آنها استوار بود، ضمن اینکه بر جمال و زیبایی قصیده هم می‌افزاید.

اما نقش رنگ و جایگاه آن در شکل‌گیری قصائد و اشعار معاصر، جدی‌تر شد و به تعبیر دکتر هزاع الزواهره (2008: 18) رنگ در اشعار و قصائد شاعران معاصر، زبان رمزی شد که

دوم

فقط بر دلالات و معانی ساده خود که در دوره‌های گذشته بر آن دلالت می‌کرد، محدود نماند؛ بلکه از آن حد تجاوز کرد و به زبان اشاره بدل شد، تا جایی که رنگها در برخی از قصائد مطلوب و مقصود شاعر و تکیه‌گاه اصلی او شد. حتی حضور رنگ در اشعار شاعران معاصر به آنجا رسید که شاهد کثرت به کارگیری رنگها در اشعار شاعران معاصر در یک قصیده هم هستیم. گستردگی سیاقهایی که رنگ در آنها به کار رفته هم به نوعی بیانگر نقش مؤثر و جایگاه قوی و پرشور رنگها در اشعار شاعران معاصر است.¹

رنگ سبز در کنار رنگ آبی از رنگهای غالب در طبیعت است که اثرات آرام بخشی آن در کنار زیبایی و صفای خاص آن، توجه انسانها بویژه هنرمندان را به خود جلب می‌کند، افزون بر این استفاده از این رنگ در یک اثر ادبی بویژه شعر، نه تنها بر زیبایی آن اثر می‌افزاید؛ بلکه موجب تأثیر مضاعف آن بر روح و روان مخاطبین می‌گردد، همه این عوامل در کنار هم سبب اهتمام زیاد شاعران معاصر بویژه شاعران مهاجر به این رنگ شد.

عبدالمعطی حجازی شاعر خوش ذوق معاصر هم در کنار دیگر شاعران معاصر، به این رنگ علاقه خاصی دارد تا جایی که این رنگ در همه دواوین شعری او رنگ غالب بر سایر رنگها گردید. یکی از محققان علت گرایش شاعرانی چون حجازی به رنگ سبز را به مهاجرت این شاعران از روستا به شهر مرتبط کرده معتقد است که شاعرانی چون حجازی از روستا به شهر مهاجرت کردند، و بعد از سکونت در شهر، به آنجا عادت کرده و بیشتر آنها روستا را فراموش کردند و در شلوغی شهر همچون موجی در دریای خروشان گم شدند؛ اما تأثیر روستا همچنان در ضمیر ناخودآگاه آنها باقی ماند و هیچ‌گاه زندگی در شلوغیهای شهر نتوانست تأثیر آن را از بین ببرد؛ بلکه سکونت در شهر بر تأثیرپذیری آنها از روستا افزود، که نمود این تأثیر در کلمات و اشعار آنها پدیدار گشت. و بدین سبب رنگ سبز، رنگ غالب دشتها در اشعار آنها

1- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع شود به: بررسی و تحلیل عنصر رنگ در اشعار سه شاعر نوپرداز سیاب، بیاتی و حجازی: سیفی، طیبه، رساله دکتری، دانشگاه تهران، 1388، 99-83.

گشت، چنانکه بهار در روستا از نگاه این شاعران، همیشگی است و آن را پایانی نیست (فهمی، 1981: 215-214).

بنابراین شاعرانی که نشانه‌هایی از غربت در اشعارشان پدیدار است، توجه خاصی به رنگ سبز مبذول داشتند. حجازی هم به دلیل رنجها و سختیها که در شهر متحمل شده بود، میل و اشتیاق به روستا در برخی از قصائد او منعکس گردیده که مظهری از مظاهر قلق و آشفتگی شهر و تعبیری از موانع و سختیهایی بود که شاعر در شهر در مقابل رسیدن به آرزوهایش با آن مواجه شده بود. بدین ترتیب رنگ سبز به عنوان جلوه و نمادی از سرسبزی و طراوت و شادابی روستا و زندگی در آن، در اشعار حجازی جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است.

با توجه به اهمیت این رنگ در اشعار حجازی در مقاله حاضر تلاش شده تا با دقت در حالات روحی و روانی این شاعر، و موقعیت متفاوت زندگی و شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و گرایشهای مکتبی حاکم بر اشعار او جنبه‌های زیبایی‌شناسی این رنگ در اشعار او کشف شود. لذا بعد از گذری کوتاه بر زندگی این شاعر به ذکر مهم‌ترین معانی و ویژگیهای رنگ سبز اشاره شد، در ادامه هم به جلوه زیبایی شناختی این رنگ در اشعار حجازی پرداخته شد.

گذری کوتاه بر زندگی عبدالمعطی حجازی

عبدالمعطی حجازی، شاعر، ناقد و نویسنده معاصر عرب، در سال 1935 در روستای تلا از توابع استان منوفیه در مصر سفلی متولد شد. به گفته خود شاعر در پنج سالگی در مکتب خانه به فراگیری و حفظ قرآن پرداخت (حجازی، 1966: 6) و برای ادامه تحصیل زادگاهش را به سوی قاهره ترک کرد و بعد از اتمام تحصیلات متوسطه، به دانشسرای معلمان راه یافت و در سال 1954/1955 با دریافت مدرک کاردانی از آن مرکز فارغ التحصیل شد. او در زمان تحصیل خود در دانشسرای معلمان در مناسبتهای مختلف، قصائد خود را قرائت می‌کرد و گاه هم برای شعارهای راهپیماییها، ابیاتی را به نظم درمی‌آورد. در یکی از این راهپیماییها که شاعر

دوم

خود رهبری آن را بر عهده داشت، بعد از درگیری با پلیس، از قاهره گریخت و به روستایش پناه برد؛ اما این فرار و گریزها نتیجه ای نداشت و سرانجام، روزهای تلخ زندان را تجربه کرد. آن روزها این فرصت را برای شاعر فراهم کرد که با جمعیت اخوان المسلمین و مارکسیستها آشنا شود. بعد از اتمام تحصیلاتش در دانشسرای معلمان به دلیل پیشینه فعالیت‌های سیاسی از استخدام او در شغل معلمی جلوگیری شد، ناگزیر شاعر در قاهره ریاست بخش ادبی و فنی، مجله «روز الیوسف» را بر عهده گرفت و از سال 1955 تا 1974 که مجبور به ترک وطن شد، در همین مجله اشتغال داشت، بعد از ترک مصر سالها در پاریس اقامت گزید و در آنجا به تحصیل در رشته جامعه‌شناسی پرداخت، در سال 1978 در این رشته از دانشگاه سوربن پاریس فارغ التحصیل شد و در سال 1979 در آنجا مدتی سردبیر مجله «صبح الخیر» مصری بود، در سال 1981 بعد از سفر کوتاهی به مصر، دوباره به پاریس برگشت و در دانشگاه پاریس به تدریس زبان عربی اشتغال یافت، سال 1990 از پاریس به مصر برگشت تا در روزنامه «الأهرام» به فعالیت‌های مطبوعاتی خود ادامه دهد، پس از آن در مجله «إبداع» اشتغال یافت و به عنوان سردبیر این مجله تلاش کرد که به این مجله رنگ تجدید داده، شیوه نگارش آن را تغییر دهد.

حجازی در بسیاری از همایشهای ادبی که در پایتخت کشورهای مختلف برگزار می‌شد حضور فعال داشت، علاوه بر این عضو کانون روزنامه‌نگاران مصری و انجمن شعر در شورای عالی فرهنگ، و عضو سازمان عربی حقوق بشر نیز بوده است. این شاعر نوپرداز در این سالهای پرفراز و نشیب زندگی خود، مجموعه‌های شعری ارزشمندی را به نظم درآورد که عبارتند از: مدینه بلا قلب، اوراس، لم یبق الا الاعتراف، مریه للعمر الجمیل، کائنات مملکه اللیل و اشجار إسمنت (حموده، 2006: 1-12؛ حجازی، 1966: 6؛ حجازی، 1981: 52).

رنگ سبز، ویژگی و معانی آن

سبز از رنگهای ثانویه و فرعی است که از اختلاط دو رنگ اصلی زرد و آبی حاصل می‌شود که «باروری، خشنودی، آرامش و امید، مفاهیم ارزشمندی است که رنگ سبز مبین

آنهاست، هم جوشی و آمیختگی و نفوذ دو جانبه علم و ایمان « (ایتن، 1384: 95). رنگ سبز رنگ روستا و رنگ درختان و چمنزار است و در میان رنگها آرام‌ترین رنگ است و از آنجا که سبز، رنگ طبیعت در حاصلخیزترین وقت آن است، بنابراین رنگ تولید مثل و در نتیجه رنگ عشاق است (دی و تیلو، 1387: 70).

رنگ سبز در مذهب، « سمبل ایمان و عقیده، دین و توکل، فناپذیری، ابدیت و عمق است و بیشتر در اعیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد و همچنین سمبل رستاخیز و محشر است» (علی‌اکبرزاده، 1375: 72). این رنگ به خاطر رابطه تنگاتنگی که با طبیعت دارد نوعی پاکی و صفا را القا می‌کند که با باروری و رویش همراه است و این احساس درونی سبب می‌شود که در بسیاری از کشورها و مذاهب، رنگ سبز رنگ مقدس آنها به شمار رود (پورحسینی، 1384: 43). از جمله در کشور ما که ضریح امامان و امام زاده‌ها و گنبدها و مقابر آنها غالباً با رنگ سبز تزیین یا پوشیده می‌شود، این رنگ در دین مبین اسلام و فرهنگ مسلمانان رنگ مقدسی است؛ چراکه در « فرهنگ اسلام رنگ ولایت الهی است که رنگ رسول اکرم، اسلام و اهل بیت اوست» (آیت‌اللہی، 1381: 117).

رنگ سبز اثر مفرح و آرام بخشی ملایمی دارد، لذا آرام کننده عصبی بوده و در رفع خستگی مفید و مؤثر است و قدرت تحمل و صبوری را افزایش می‌دهد؛ بنابراین « در درمان بیماریهای عصبی و اختلالات روانی توصیه شده است» (پاک نژاد، 1348: 190 / 5)

فراسوی بیان بشری، در تعبیر آسمانی زیباترین رنگی که در آیات قرآن معرفی شده رنگ سبز است که هشت مرتبه¹ در قرآن ذکر شده است. این رنگ به خاطر ارتباطش با دشتها و باغها با نعمت و بهشت در آخرت ارتباط پیدا می‌کند و در قرآن در سه موضع² این رنگ به بهشت و بهشتیان و نعمتی که در انتظار آنهاست اشاره می‌کند، و خداوند بساط بهشتیان و جامه‌های حریر و ابریشم آنها را به رنگ سبز توصیف می‌کند: ﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾ (کهف، 31) جامه‌های سبز از پرنیان و حریر سبز می‌پوشند. علاوه بر اینکه

1- انعام: 99؛ کهف، 31؛ الرحمن: 76؛ انسان: 21؛ حج: 63 و 80؛ یوسف: 46 و 43.

2- کهف: 31؛ الرحمن: 76؛ انسان، 21.

دوم

در قرآن بساط و لباس بهشتیان به رنگ سبز توصیف شد، در آیات^۱ دیگر هم به روئیدن گیاه در سطح زمین اشاره می‌کند که به اثرات روانی این رنگ یعنی فرح، شادابی و عشق به زندگی دلالت دارد: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ (حج، 63).
 اما این رنگ در سوره یوسف اهمیت ویژه‌ای به خود می‌گیرد، آنجا که خوشه‌های گندم به این رنگ توصیف می‌شوند تا « رمز خیر و برکت و فراوانی یا سرسبزی و زندگی دوباره زمین بعد از قحطی و خشکسالی قرار گیرند » (حمدان، 2002، 50). ﴿... إِنِّي أُرِي سَعْيَ بَقَرَاتٍ سِيمَانٍ يَأْكُلْنَ سَيْعًا عِجَافًا وَسَبْعُ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرَىٰ يَأْبَسَتُ﴾ (یوسف، 43). به این بیان رنگ سبز علاوه بر اینکه مایه آرامش خاطر و راحتی دیدگاه است، در این آیه معنی رمزی به خود گرفته است.

رنگ سبز و جلوه‌های زیبایی شناختی و نمادین آن در شعر حجازی

بررسی اشعار حجازی مبین این است که رنگهای سبز، سیاه، سفید، قرمز، زرد، آبی، و گندم گون از مهم‌ترین و پربسامدترین رنگهای به کار رفته در اشعار حجازی به شمار می‌آیند^۲ و از میان این رنگها، رنگ سبز شایع‌ترین و پرکاربردترین رنگ در اشعار این شاعر نوپرداز است که به اشکال گوناگونی در اشعار او جلوه‌گری می‌کند. حضور پررنگ سبز در اشعار این شاعر از یک سو از علاقه او به این رنگ و نبوغش در بکارگیری رنگ سبز خبر می‌دهد و از سوی دیگر بر جذابیت و زیبایی اشعار او می‌افزاید بطور کلی می‌توان مبنای کاربرد رنگ سبز را در شعر حجازی در دو زمینه اصلی پیدا کرد: نخست زمینه عواطف انسانی و ویژگیهای روحی شاعر، و دوم عقاید و افکار سیاسی و اجتماعی او. در زمینه عواطف و روحیات شاعر، رنگ سبز در پی رنگ روستا زیباترین و عمیق‌ترین جلوه‌ها را دارد و در زمینه دوم که تلبور

3- انعام: 99؛ حج: 63 و 80.

1- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رجوع شود به: بررسی و تحلیل عنصر رنگ در اشعار سه شاعر نوپرداز سیاب، بیات و حجازی: 241-273.

افکار سیاسی اوست رنگ سبز صورتی نمادین می‌یابد. ما در ادامه به مهم‌ترین مصادیق و جلوه‌های این رنگ در اشعار این شاعر معاصر اشاره می‌کنیم.

1. شهر گریزی و اشتیاق بازگشت به روستا

دوری از زادگاه و زندگی در تنهایی و غربت و در شلوغی شهر، تحمل بی‌رحمیهای شهر، احساس دائمی حزن و اندوه، پوچی روحی در شاعر، همه و همه سبب نفرت شاعر از شهر، و به دیگر بیان، شهرگریزی و میل به روستا در او شد. او تلاش می‌کند این احساس خود را با توصیف زیباییها و سرسبزیهای روستا، و وصف طبیعت پویا و بی‌جان آن به تصویر بکشد. لذا رنگ سبز را که نمود بارزی از زیبایی و طبیعت سرسبز روستاست، برای بیان این احساس خود به کار می‌گیرد. بدین منظور گاه آرزو می‌کند که ای کاش نی‌ای در دست یک روستایی باشد در زیر درخت بیدی که برگهای آن در افق روشن و پاک روستا، انبوه، سرسبز و لطیف است، نی می‌نوازد:

لَوْ أَتَيْتُ نَائِيَّ بِكَفِّكَ تَحْتَ صَفْصَافَةٍ / أَوْ رَأَيْتُهَا فِي الْأَفْقِ مَرْوَحَةً / خَضْرَاءُ هَهْهَاهُ (حجازی،

بی‌تا: 33)

درخت بید نماد سرسبزی و جاودانگی (شوالیه و گریبان، 1378: 143/2) با شاخ و برگهای لطیف و سرسبز، جلوه ای از طبیعت زیبای روستاست. از آن جایی که این درخت در تمام فصول سال سرسبز است، حجازی این درخت را برای توصیف روستا به کارگرفت تا سرسبزی و آبادی و طراوت دائمی روستا را متذکر شود.

رنجها و سختیها و ناکامیهای زیاد حجازی در شهر، سبب شد شهرگریزی، از موضوعات اصلی اشعار او گردد، او گاه در قصائد خود به بیان آمال و آرزوهای بر بادرفته خود در شهر می‌پردازد و سلاح او در این میدان، کلمه است، او فرزند روستاست و از آن جا شعر گفتن آغاز کرد، از آنجایی که روستا در اشعار او «رمزپاکی و بی‌گناهی است» (حموده، 2006: 42).

1- ای کاش نی‌ای بودم در دستان تو در زیر درخت بیدی/ که برگهای سبز و لطیف آن در افق به حرکت در آمده است.

دوم

برای اثبات بلکه تأکید بر پاکی و بی گناهی روستا، رنگ سبز را در همین معنا، صفتی برای زمین قرار داده می‌گوید:

بِاسْمِ الْكَلِمَةِ / بِاسْمِ الْأَرْضِ الْخَضْرَاءِ / بِاسْمِ قُرَى غَنَيْنَاهَا، بِاسْمِ الْإِنْسَانِ¹. (حجازی، بی تا: 113)

بدین ترتیب شاعر معتقد است که سلاح او در سرزمینی سبز روئیده و همیشه زنده است و نمی‌میرد، سلاح او در روستای سرسبز زاده شده که قصه انسانهای آنجا را حکایت می‌کند، با این توصیفات او این سلاح را حلقه اتصال میان خود و مردمش می‌بیند، پس طبیعی است که کلام او متوجه انسانهایی باشد که شاعر با آنها در یک مکان می‌زیست و به آنها عشق می‌ورزید.

حجازی از رنجها و سختیهایی که در شهر متحمل شده به اشکال مختلف و درقصائد مختلف حکایت می‌کند، از جمله در قصیده «مَقْتُلُ صَبِيٍّ» او داستان پسر بچه‌ای را حکایت می‌کند که در مسیر حرکت خود در شهر، اربابه‌ای او را به زیر می‌گیرد، اما در خیابان شلوغ و پرجمعیت شهر که هر کس مشغول کار خویش است، کسی به کمک این کودک نمی‌شتابد. از سوی دیگر کودکی که با مرگ دست به گریبان شد والدینش مجهول هستند و سرانجام مرگ را در آغوش می‌گیرد. در چنین فضایی که مرگ در میدان شهر طنین انداز شده او با کنار هم قرار دادن واژه‌هایی که تداعی‌گر مرگ است فضایی مملو از مرگ و نیستی را به تصویر می‌کشد، لذا او با ذکر واژه میدان که در اینجا «رمز مرگ بلکه مکان مرگ است» (حموده، 2006: 109). وی در کنار واژه‌های کفن، سکوت، حزن، که هر یک به نوعی تداعی‌گر مرگ هستند تلاش کرده است فضایی حزن‌انگیز از مرگ یک روستایی در فضای گسترده شهر را به تصویر بکشد. اما در چنین فضایی گویا شاعر رسالت اصلی خود را در مقابل روستا و روستاییان به فراموشی نسپرده، بلکه تلاش می‌کند به بی‌گناهی روستا و هر چه در آن است هم اشاره کند.

1- به نام کلمه/ به نام زمین سبز/ به نام روستایی که بدان تغنی میکنم و به نام آن آواز می‌خوانم/ به نام انسان.

مسأله‌ای که دغدغه شاعر در بسیاری از قصائدش بوده، لذا رنگ سبز را در همین معنا و مفهوم به مدد می‌طلبد، اما این بار این رنگ را صفت برای زنبور قرار داده چنین می‌گوید:

الموتُ في الميدانِ طنَّ / الصَّمْتُ حَطَّ كَالكَفْنِ / وَأَقْبَلَتْ ذُبَابَةٌ خَضْرَاءَ / جَاءَتْ مِنَ الْمَقَابِرِ الرَّبِيفَةِ
الْحَزِينَةِ / وَوَلَوَلْتُ جِنَاحَهَا عَلَى صَبِيٍّ مَاتَ فِي الْمَدِينَةِ / فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِ عَيْنٌ¹ (حجازی، بی تا: 51).

از نگاه شاعر روستا و هر چه در آن است پاک هستند، او زنبوری را که از مقبره‌های روستا به شهر می‌آید سبز توصیف می‌کند، زنبور سبزی که از مقبره‌های روستا به شهر آمده تا کودکی را که در شهر مرده، را درپناه بالهایش قرار دهد. شاعر ضمن اثبات پاکی و بی‌گناهی روستا با همه جلوه‌هایش از انسانها و موجودات، تلاش می‌کند که مرگ ارزشها و انسانیت در شهر را هم یادآوری کند و نشان دهد که چگونه در شهر انسانها به هم توجه نمی‌کنند. کودکی با مرگ دست به گریبان است و کسی به او کمک نمی‌کند. کودکی می‌میرد و کسی بر او نمی‌گردد؛ اما در روستا ارزشها و انسانیت هنوز رنگ نیاخته است زیرا در روستا وقتی کودکی می‌میرد نه تنها انسانها بلکه همه چیز در روستا سوگوار می‌شود.

دیدگاه حجازی نسبت به روستا سبب شده این مکان در نظر شاعر، متصف به صفت بی‌مرگی و جاودانگی گردد و حتی اشیاء موجود در آن هم از دید شاعر جاودانه شود، بنابراین حجازی در اشعار خود روستا را مکانی می‌داند که از آن رایحه ولادت و زندگی منتشر می‌شود، لذا در قصیده « سلّه لیمون: سبد لیمو»، وقتی به شرح حال سبد لیمو در شهر و فروش آن می‌پردازد جاودانگی و استمرار حیات در روستا و به تبع آن اشیاء موجود در روستا را چنین توصیف می‌کند:

سَلَّةٌ لَيْمُونٍ، غَادَرَتِ الْقَرْيَةَ فِي الْفَجْرِ / كَانَتْ حَتَّى هَذَا الْوَقْتِ الْمَلْعُونِ / خَضْرَاءَ، مُنْدَاءً بِالظَّلِّ / سَابِحَةً
فِي أَمْوَاجِ الظِّلِّ / كَانَتْ فِي غَفْوَتِهَا الْخَضْرَاءُ عَرُوسَ الظَّيْرِ² (همان، 35)

1- مرگ در میدان طنین انداز شد/ سکوت همچون کفن فرود آمد/ و زنبوری سبز از مقبره‌های محزون روستایی آمد/ و شیون کنان بالهایش را بر روی کودکی کشید که در شهر مرد/ و چشمی بر او نگریست.

2- سبد لیمو سپیده دم روستا را ترک کرد/ و حتی در آن زمان نفرین شده/ سرسبز بود و از قطرات شبنم نمناک/ و در امواج سایه شناور/ و در آن خواب سبزش همچون عروس پرند بود.

واژه‌های « عروس، فجر، خضره و طَلَّ » الفاظ متداولی هستند که بر حیات و استمرار آن دلالت می‌کند» (حموده، 2006: 36). لذا حجازی جاودانگی و حیات مستمر برای لیمو را باور دارد: وقتی لیمو سپیده دم روستا را ترک کرد، در آن لحظه لعنت شده (لحظه ترک روستا) باز سرسبز و باطراوت بوده و قطرات باران آن را نمناک کرده بود.

2. رنگ سبز و تناقض زندگی شهری و روستایی

یکی از مسائل مورد توجه حجازی در اشعارش، تناقض میان زندگی در شهر با زندگی در روستا می‌باشد که او در قصائد زیادی به تفصیل به بیان این تناقضات پرداخته است. از جمله در قصیده « العوده الی الریف: بازگشت به روستا» مظاهر و جلوه‌های زندگی شهری را به تفصیل بیان می‌کند، از شلوغی و ازدحام جمعیت در خیابانهای شهر، دود کارخانه‌ها و قطار سخن گفته، از خستگی ساکنان آن، ضعف اعصاب مردم آنجا چنین حکایت می‌کند:

الکُلُّ مُعِيبُونَ، وَ الدُّخَانُ / تَغْزُلُهُ اُنُوفُهُمْ، تَغْزُلُهُ مِذْخَنَةُ الْقَطَارِ / الْعَائِدُونَ مِنْ شَوَارِعِ الْغُبَارِ / مِنْ مُطْحَنِ
الْأَعْصَابِ، مِنْ مَائِدَةِ الْقَمَارِ / مِنَ الْمَدِينَةِ / أَرْخُوا رُؤُوسَهُمْ عَلَي حَوَائِطِ الْقَطَارِ¹ (همان، 183).

اما دنیای روستا را، دنیای طمانینه و مکان آرامش می‌داند، دنیایی که در آن همه در آزادی زندگی می‌کنند، دنیایی که شاعر در آنجا از همه دردها و رنجها آزاد و رهاست، و زندگی و حیات در همه جای آن موج می‌زند و جاودانه است:

هَذَا أَنَا حُرٌّ، هُنَا الطَّيُورُ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَطِيرَ / هُنَا النَّبَاتُ لَا يَزَالُ أُخْضِرَ الرِّدَاءِ / كَيَوْمِ كَانِ² (همان).

1- همه خسته‌اند و رشته‌های دود/ از بینی‌های آنها و دودکش قطار خارج می‌شود/ همه از خیابانهای پر غبار و شلوغ می‌آیند/ از محل آسیاب اعصاب و سفره‌های قمار/ از شهر/ در حالیکه سرهای خود را بر دیوارهای قطار انداخته‌اند.

2- من در اینجا آزادم، در اینجا پرنده‌ها می‌توانند پرواز کنند/ در اینجا گیاهان همواره لباس سبز بر تن دارند/ مثل روزهای گذشته.

دنیایی که دروغ و تزویر در آن جایی ندارد؛ بلکه حقیقت و یکرنگی در میان مردم، همیشه حاکم است. مرگ و نیستی را بدان راهی نیست؛ بلکه همه چیز در آن جا همیشه زنده و پویا است، حتی حزن و اندوه هم نمی‌میرد:

هَذَا الْحَقِيقَةُ الَّتِي لَا تَعْرِفُ التَّلَوْنَ الْمَقِيَّتْ / هُنَا الدَّوَامُ وَالثَّبُوتُ / حَتَّى هُنَا الْأَحْزَانُ لَا تَمُوتُ¹
(همان، 184).

گویا یادآوری روستا با این اوصاف، سبب فرح و شادی و سرور شاعر می‌گردد و هیچ چیز با این فرح و سرور شاعر مناسب و همگام نیست؛ جز اینکه شاعر با رنگ سبز، رنگ حیات و سرسبزی و جاودانگی تصویر فنی زیبایی خلق کند؛ لذا با سبز توصیف کردن روستا، آنجا را به زیباترین شکل ممکن ترسیم می‌کند:

أَمَامَنَا الْمَدَى / مُخْضَوَضِرٌ فِي الْمَغْرِبِ الشَّتَوَى صَافِي الْإِخْضِرَانُ / أَيْنَ أزدِحَامُ النَّاسِ / أَيْنَ
إِصْطِنَاعِ الزَّرْعِ فِي أَنِيهِ مِنَ النَّحَاسِ (همان، 183)

بنابراین از نگاه شاعر، روستا با گستردگی و فراخی و سرسبزی همیشگی که همه فضای آن را پر کرده، و آرامش حاکم بر آن، در مقابل شهر شلوغ - با جلوه و مظاهر مصنوعیش قرار می‌گیرد. با وجود اینکه شاعر این قصیده را زمانی به نظم درآورده که در شهر ساکن بوده است، اما توصیف زنده و پویای او از روستا، نشان از آن دارد که روح و نفس شاعر در روستا حضور دارد.

3. رنگ سبز و نمود آن در زمان و مکان

گاه رنگ سبز در اشعار حجازی با مکان ارتباط پیدا می‌کند، و شاعر راهی را که به سوی محبوب می‌پیماید سبز توصیف می‌کند که بیانگر امید شاعر در رسیدن به محبوبی است که به

1- در اینجا حقیقت هیچ‌گاه دورنگی منفور و زشت را نمی‌شناسد/ در اینجا همه چیز دوام دارد و همیشگی است/ در اینجا حتی احزان هم نمی‌میرد.

2- آینده در مقابل ما/ در غروب زمستانی سبز خالص است/ شلوغی و ازدحام جمعیت کجاست/ کجاست پرورش و کاشت گیاه در گلدانهای مسی.

دوم

سوی او راه می‌پیماید. روستا و اشتیاق شاعر در بازگشت به آن، محبوب و معشوق واقعی حجازی است؛ اما غلبه روح رومانتیک بر برخی از اشعار شاعر سبب شده است که گاه روستا نزد او معادل موضوعی، برای «زن» قرار گیرد، او میان این دو ارتباط برقرار کرده، سخن از آن دو را با هم درمی‌آمیزد:

من أیما خُضِرِه بَدَأْتُ أری / هَذَا الطَّرِيقَ اللَّذِي أَغَادِيهِ / عَيْنَاكَ؟ أَمْ حَقَلْنَا يُخَايِلُنِي / فَيُرْوِزُهُ؟
وَاللَّذِي لِأَلِيهِ / عَيْنَاكَ أَمْ حَقَلْنَا... أَكَادُ أری / مَا يَزْدَهِي فِيهِمَا أَزْدَهِي فِيهِ / أَحْسَبُ بِالْخَصْبِ
هَاهُنَا، وَ هُنَا / وَالرَّمْشُ طَيْرٌ لَهُ خَوَافِيهِ /... /إِنِّي بَدَأْتُ الطَّرِيقَ، خُضِرَتِهِ / يَا لَيْتَ شِعْرِي ! فَكَيْفَ
أُنْهِيه¹ (همان، 236)

روستا در اشعار حجازی بخشی از وجود شاعر گشته است و هرگاه شاعر سبزی چشمان زن را ذکر می‌کند، سبزی دشتهای روستا او را می‌فریبد. و هرگاه مژگان محبوب به خاطرش می‌آید پرندگان آن دشت در مقابل چشمان او ترسیم می‌شوند؛ لذا کوچ و سفر حقیقی شاعر که در اینجا شاعر با امید بدان راه پیمودن آغاز کرده، بدون شک سفر به روستاست، جایی که شاعر در آنجا آزادی، حقیقت، تاریخ، آرامش، بلکه وجود و انسانیت خویش را می‌یابد.

گاه رنگ سبز در ترکیبی که در آن قرار می‌گیرد با زمان ارتباط پیدا کرده، رمز زمان رشد و بالندگی قرار می‌گیرد:

يَا لَيْتَ أُمِّي وَ شَمَّتْنِي فِي اخْضِرَارِ سَاعِدِي / كَيْلَا أُثْوِه / كَيْلَا أُحُونُ وَالِدِي / كَيْلَا يَضِيعَ
وَجْهِي الْأَوَّلَ وَجْهِي الثَّانِي² (حجازی، لاتا: 316)

- 1- از کدام سبزی آغاز کردم/ و این راهی که بامدادان می‌پیمایم می‌بینم/ به سبزی چشمان تو؟ یا رنگ فیروزه‌ای؟ دشتهایمان افتخار کنم و ببالم و یا شنیم مرواریدهایش/ چشمان تو یا دشتهای ما... نزدیک است بینم/ هر چیزی به ایندو می‌بالد و من بدان می‌بالم/ در اینجا احساس سرسبزی و شکوفایی می‌کنم/ و مژگان همچون پرنده‌ای است که بالهای کوچک و پنهان دارد/ من سبزی این راه را آغاز کردم / ای کاش می‌دانستم چگونه آنرا به پایان برسانم.
- 2- ای کاش مادرم در نقش سبز ساعدم، بر من نشانی می‌گذاشت/ تا راه را گم نکنم/ و به والدینم خیانت نکنم/ و چهره اول من در زیر چهره دوم گم نشود.

حجازی از لطافت و طراوت و شادابی رنگ سبز بهره گرفته و از روزگار نوجوانی و دوران رشد و بالندگی به سبزی بازوان تعبیر کرده که این اصطلاح، خاص حجازی است. بنابراین وقتی حجازی پس از مدتی اقامت در شهر احساس می‌کند که رنگ شهر و خلق و خوی مردم آنجا را به خود گرفته و دیگر از یک کودک پاک و معصوم روستایی در وجود او خبری نیست، و یا به تعبیر خود شاعر، چهره اول او - که مراد چهره پاک و بی گناهی است که او از روستا با خود آورده بود - در زیر چهره دوم - که مراد چهره‌ای است که شاعر در شهر از مردم آنجا کسب کرده - گم شده، تلاش می‌کند تا خود را از این نابودی و تنهایی و غربت نجات دهد. لذا آرزو می‌کند که ای کاش مادرش در روزگار نوجوانی و یا کودکی و دوران رشد و بالندگی اش بر او نشانی می‌گذاشت تا شاعر راه را گم نکند و به والدینش خیانت نکند و چهره اولش زیر چهره دوم وی گم نشود.

4. رنگ سبز و حزب کمونیست

توجه و علاقه حجازی به رنگ سبز گاه متأثر از گرایشهای مکتبی اوست. بدین منظور او در بیان اوضاع سیاسی عصر خویش و تبیین آرزوها و آمال خود در جهت اتحاد امت عربی، از این رنگ مدد می‌گیرد.

گرایش حجازی به حزب کمونیست و فعالیت او در این حزب سبب شد که او اتحاد امت عرب را در سایه این حزب دیده و آینده را از آن کمونیستها بداند. او خود در این باره می‌گوید: « من همواره، و در همه نوشته‌هایم، در هر موضوعی که باشد، به وحدت ملت‌های عربی ایمان دارم، و آینده از آن کمونیستهاست » (حموده 2006: 4). او سوریه را مرکز اصلی این حزب می‌دانست، لذا سوریه سرزمین رؤیایها و اعتقادات او بود. این نگاه شاعر به سوریه سبب شد که گاه در قصائد خود به توصیف انقلابها و شورشهای مردم سوریه و مقاومت آنها در برابر استعمارگران بپردازد و مقاومت مبارزان و انقلابیون آن سرزمین در مقابل استعمارگران را بستايد:

دوم

أوردُ والأحلامُ والرجالُ / يُقاومونَ في الشمالُ / ريحاً بدائيةً / الوردُ والأحلامُ ... صوتٌ لا يزالُ / يرينُ
في قلبِ الليالِ / يقولُ سورِيَّة / تُقاومُ الرِّيحَ البدائيةً¹ (همان، 105).

او در خلال سخن، از مبارزان و مردانی که در شمال سوریه در مقابل دشمن مقاومت می-
کنند، به سرسبزی دشتها و درختان آن سرزمین اشاره می‌کند که چگونه در دشتهای یخ زده آن
گل سرخ می‌روید، و کنار² پیوسته در آنجا سرسبز است:
في السَّهْلِ وَرْدٌ يَنْفُضُ الْجَلِيدُ / وَبَقَعُهُ تَهْتَزُّ مَازَالَتْ / خَضْرَاءَ مَازَالَتْ³ (همان).

چه بسا شاعر ضمن اشاره به سرسبزی و حیات آن سرزمین، به امید خود به آینده آن
انقلابها در سایه حزب کمونیست در این کشور اشاره می‌کند، چرا که از نگاه شاعر با پیروزی
این حزب، حیات و سرسبزی، تداوم پیدا می‌کند. در ادامه هم به اصرار و مقاومت مبارزان این
سرزمین علی رغم خیانت دیگر کشورها اشاره می‌کند؛ لذا مقاومت و اصرار مبارزان سوریه
برای شاعر شگفت‌انگیز و نیکو جلوه می‌کند:

مَا أَرْوَعَ الصُّمُودُ! / مَا أَرْوَعَ النَّزَالِ حِينَمَا يَفْرُ الآخِرُونَ / دَمَشَقُ خَانَتْهَا بَقِيَّةَ الحُصُونِ /
وَلَا تَزَالُ... تُقاومُ الرِّيحَ البدائيةً⁴ (همان، 107)

در جای دیگر وقتی حجازی حزب کمونیست را مورد خطاب قرار می‌دهد، از این حزب می-
خواهد که خانواده و سرزمین او باشد. او از زمانی که زادگاهش را ترک کرد و به قاهره رفت، در آنجا
خود را بدون خانواده و سرزمین تصور می‌کرد. از آن جا که خیر و برکت و سرسبزی از معانی این
رنگ است، شاعر هم در مقام سخن از زادگاهش، زمین آنجا را سبز توصیف می‌کند، بدون شک
سرسبزی، طراوت و شادابی و خیر و برکت را از رنگ سبز اراده می‌کند:

1- گل، رویاها و مردمان/ همگی در شمال در مقابل در مقابل بادهای ابتدائی مقاوت می‌کنند/ گل، رویاها... صدایی که
پیوسته/ در دل شبها طنین انداز می‌شود/ می‌گوید سوریه/ در مقابل بادهای ابتدائی مقاومت می‌کند.

1- میوه درخت سدر.

2- در دشت گلی است که از میان یخها می‌روید/ و کنار(میوه درخت سدر) در آن رشد می‌کند و پیوسته/ سرسبز است.

3 - چه زیبا و شگفت‌انگیز است مقاومت/ چه زیبا و شگفت‌انگیز است مبارزه و پیکار هنگامی که دیگران می‌گریزند/ سایر
قلعه‌ها و دژها به دمشق خیانت کردند/ و دمشق همچنان در مقابل باد ابتدائی مقاومت می‌کند.

كُنْ لِي عَاصِمَهُ / يَا حِزْبَ الْعُمَّالِ الْغُرَبَاءِ / فَأَنَا لَا مُوْطِنَ لِي / مُنْذُ تَرَكْتُ الْأَرْضَ الْخَضْرَاءَ¹
(حجازی، بی تا: 289)

از آنجایی که شاعر آینده را از آن این حزب می‌بیند و بر این باور است که پیروزی و رهایی از دست استعمار زیر پرچم این حزب محقق می‌گردد، بنابراین خطاب به فرزندان شریف سرزمینش چنین می‌گوید:

يَا أَبْنَا الْوَطَنِ الشُّرَفَاءِ / إِنَّا نَتَسَلَّمُ عَلَّمَ الْوَطَنِ الْآنَ / فَلْتَكُنِ الْقَامَاتُ الصُّلْبَةَ سَارِيَهُ الْعَالِي / وَ
لْتَكُنِ الْأَعْيُنُ أَنْجُمَهُ الْخَضْرَاءَ² (همان، 290)

وقتی حجازی در اینجا حزب کمونیست را مخاطب قرار می‌دهد، بدون شک مراد از پرچم در اینجا، پرچم این حزب است که به رنگ سرخ است؛ اما شاعر می‌خواهد که پرچم این حزب سبز باشد، تا به امید خود به این حزب در تحقق پیروزی و رسیدن به استقلال، و ادامه حیات در سایه این حزب اشاره کند.

كَلِمَةٌ / إِخْضَرَّتْ فِي قَلْبِ الظُّلْمَةِ / وَأَضَاءَتْ أَرْوَاحَ الشُّعْرَاءِ / كَلِمَةٌ ... / وَأَنَا أَبْحَثُ تَحْتَ الشُّرَفَاتِ
عَنِ الْبِسْمَةِ³ (همان، 75)

رنگ سبز در اینجا به معنی «سرسبزی در مقابل خشکسالی، لقاء و دیدار در مقابل غربت و تنهایی است و بهشت موعودی است که شاعر، رؤیای تحقق آن را برای انسان در سر می‌پروراند، شاعری که به انسان ایمان دارد». (فهمی، 1981: 212) جستجوی لبخند در اینجا بدون شک برای رهایی از تنهایی و غربت در شهر است. جستجوی انسانی است که در به هم پیوستن دستها محقق می‌شود، نه در جدایی دستها، به عبارت دیگر انسانی است که در ارتباط فرد با جمع و پیوستن فرد با جامعه محقق می‌شود. بدین ترتیب کلمه‌ای که در تاریکی سبز شد، همان انسان است که شایسته است شعار و تکیه‌گاه شاعر قرار گیرد و گامهای او را در حیات به جلو سوق دهد (همان):

-
- 4- ای حزب کارگران غریب/ حافظ و نگهدار من باش / من از زمانی که سرزمین سبز را ترک کردم/ موطنی ندارم.
 - 1- ای فرزندان شریف وطن، ما هم اکنون پرچم وطن را در دست می‌گیریم، پس قامت استوارتان باید این پرچم را بالا ببرد، این چشمها باید ستارگان سبز این پرچم گردد تا راهنما و هدایت‌گر مردم سرزمین گردد.
 - 2- کلمه/ در دل تاریکی سبز شد/ و روح شاعران را پر نور ساخت/ کلمه / و من در زیر کنگره‌ها بدنبال لبخند هستم.

دوم

وَلْتَمَنَّادْ جُذُورُ الْكَلِمَةِ نَحْوَ قُرْآنَا / وَلْتَنْضِیحَ رَايَاتِ / تَتَقَدَّمُ خُطُواتِ الْإِنْسَانِ لِتُقِيمَ عَلَی الْأَرْضِ الْجَنَّةِ¹ (حجازی، بی تا: 77).

گاه حجازی در القای یک معنا و مفهوم به خواننده از رنگ سبز در ترکیبهای مختلف و گاه در معنای مختلف کمک می‌گیرد. او در قصیده طویل « اوراس » که در آن داستان انقلاب الجزائر را به تفصیل بیان می‌کند، در لابلای قصیده تلاش می‌کند که به قصیده رنگ دینی ببخشد. لذا از بن مایه‌های مذهبی خود الهام می‌گیرد و با اشاره به ظهور پیامبر اسلام (ص) و پیروزی مسلمانان بر کفار در صدر اسلام، ظهور پیامبری عربی و منجی دیگری را به اعراب مژده می‌دهد که سبب اتحاد دوباره اعراب می‌گردد. او با الهام از این آیه قرآن « إِنِّی اَنْسْتُ نَاراً، لَعَلِّی اَتِیْكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ » (طه، 10) انقلاب را آتش برافروخته‌ای می‌داند که نیازمند قهرمانی است تا از آن شعله‌ای برگیرد و مسیر مبارزه و جهاد را روشن کند:

أَشْهَدُ مِیْلَادَكَ فِی اُوراس / اَنْسُ نَاراً / وَأَرِی اَعْلَاماً، تُورِأُ / مِیْلَادَ نَبِیِّ عَرَبِیِّ اَآر / یَا اِیْوانِ الْفُرْسِ تَصَدِّعُ / مِیْلَادَ نَبِیِّ عَرَبِیِّ اَآر / یَا شَعْبَ الصَّحْراءِ تَجْمَعُ / الْفارسُ عَاداً² (حجازی، 2001: 426)

شاعر بر این باور است که میلاد آن قهرمان، از کوههای اوراس آغاز می‌شود تا ملت‌های عربی را تحت لوایی واحد جمع کند و وحدتی که شاعر آرزوی آن را در سر می‌پروراند محقق سازد. او بر این باور است که اگر در گذشته اتحاد اعراب در زیر پرچم اسلام محقق گردید اکنون این اتحاد در زیر پرچم کمونیستها و به رهبری احمد بن بِلّا³ محقق گردد. بدین ترتیب از دردها و رنجهای سالهای فحطی و خشکسالی و آهها و سرودهای محزون و غم بار می‌خواهد که پاره آتش، (رمز انقلاب) پرچمهای سرخ (نماد پرچم کمونیستها) و آرزوهای سبز (رمز

3- ریشه‌های این کلمه باید به سوی روستای ما امتداد یابد/ و پرچمهایی را به بار آورد/ که گامهای انسان را به جلو سوق دهد تا در روی زمین بهشت به پا کند.

1- گواهی می‌دهم که میلاد تو از کوههای اوراس است/ آتشی می‌بینم/ پرچمها و انقلابیون/ و تولد پیامبر عربی دیگر را یقین دارم/ ای ایوان ایرانیان بشکافید/ پیامبر عربی دیگری ظهور کرد/ ای مردم صحرا جمع شوید/ قهرمان برگشت.

2- مبارز الجزائر که به گرایش کمونیستی معروف بود.

آرزوهای خوب و خوش و شیرین و امید بخش) را به آنها برگرداند چرا که قهرمان برگشت، بن بلا برگشت:

يا أحرانَ السَّنَوَاتِ العَجْفَاءِ / يا آهاتِ الأَغْنِيَاتِ السُّودَاءِ / عُودِي جَمْرًا / عُودِي رَأْيَاتِ حُمْرًا /
عُودِي آمَالًا خُضْرًا / الفارسُ عاد /...بِنُ بِلَلَا عَاذُ (همان)¹

غلبه رنگ سبز بر دیگر رنگها در این قصیده گواه این است که حجازی بر امید خود در تحقق وحدت امت عرب اصرار می ورزد، لذا بار دیگر روزهای اعراب را سبز توصیف کرده چنین می گوید:

أنا ذا يا أيامَ العَرَبِ الخُضراءِ / أشهدُ ميلادَكَ في الظُّلْمَةِ² (همان، 427)

او این بار رنگ سبز را در ترکیب با روزها ذکر کرده است، این رنگ با زمان ارتباط می یابد و شاعر از آن روزهای خوب و خوش و شیرین و امید بخش را اراده کرده به تولد و تکرار آن روزها در تاریکی های ظلم و ستم امید پسته است. در پایان قصیده، تولد و خیزش دوباره زمین و نسل عرب را نیز سبز توصیف می کند:

تاريخ العَوْدَةِ لِلأَرْضِ وِ لِلنَّسْلِ / تاريخ الميلاَدِ الأَخْضَرَ³ (همان)

به همین دلیل رنگ سبز در این قصیده یک بار صفت برای امر معنوی آرزوها قرار گرفته که صنعت ادبی تجسید است و یک بار با زمان ارتباط پیدا کرده و صفت برای روزها واقع شده است. شاعر با توجه به مسرت بخش بودن این رنگ، امید و خوبی و خوشی را از این رنگ اراده می کند. و بار دیگر این رنگ را صفت برای میلاد قرار می دهد که ضمن دلالت بر معنی سابق، به یکی از معانی اصلی این رنگ یعنی برانگیخته شدن و خیزش و حیات مجدد هم اشاره دارد.

- 1- ای دردها و رنجهای سالهای قحطی و خشکسالی / ای آهها و سرودهای سیاه / پاره آتش را برگردانید / پرچم های سرخ را برگردانید / آرزوهای سبز را برگرداند / قهرمان برگشت / بن بلا برگشت.
- 2- این منم / ای روزهای سبز عرب / تولد ترا در تاریکی گواهی می دهم.
- 3- تاریخ بازگشت به زمین و نسل / تاریخ تولد سبز.

از آنچه گذشت این نکته حاصل می‌شود که گرایش به افکار سیاسی کمونیستی مانع استمرار تأثیر اعتقادات و افکار دینی بر اندیشه و شعر شاعر نیست، بلکه عقاید دینی همواره سترگ‌تر از اعتقادات حزبی است. علاوه بر این نقش دین و شخصیت‌های بزرگ دینی در شعر معاصر عربی با هر گرایش سیاسی، غیرقابل انکار است به ویژه که شخصیت‌های بزرگ دینی همواره اسطوره و نماد مقاومت و ظلم ستیزی بوده‌اند و نقش نجات بشریت را بر عهده داشته‌اند. این امر به وضوح در شعر عربی معاصر - و از جمله شعر حجازی - انعکاس یافته است. بنابراین آنچه در ظاهر تناقض می‌نماید در واقع، در وحدت شخصیت شاعر حاکی از تناقض نیست.

5. رنگ سبز و شهید

در راستای تأثیرات عمیق دینی گاه حجازی با الهام از همان تعالیم دینی، این رنگ را رمز شهید قرار می‌دهد و از آن خلود و جاودانگی را برای شهید اراده می‌کند:

أنت عُصْنٌ... إنَّ ذَوْتَ أَوْرَاقِكَ الْخَضْرَاءُ فَصَلِّ / فَسْتَرَدُّ أَلِيَّ فَصَلِّ إِنْخِصِرَارِكُ¹ (حجازی، لاتا،

(251)

در اینجا شاعر شهید را به شاخه‌ای تشبیه می‌کند که برگ‌های سرسبز داشت. اما او معتقد است که اگر برگ‌های سبزش در یک فصل پژمرده شود باز زمان سرسبزی و حیات آن فرا می‌رسد. گویا از نگاه شاعر، حیات و نشاط و زندگی شهید بعد از شهادتش، مدتی به سردی می‌گراید؛ اما او دوباره حیات و زندگی را از سر می‌گیرد. پس به اعتقاد شاعر شهید را مرگی نیست؛ بلکه شهادت او آغاز زندگی، سرسبزی و رویدن است. ضمن اینکه برانگیخته شدن و تجدید حیات و خیزش را هم برای شهید باور داشته می‌گوید:

أنتَ آتٍ / فهنا جَيْشُكَ مَا زالَ يُنَادِي بِشُعَارِكِ / أنتَ آتٍ تَقْتُلُ الْوَحْشَ الَّذِي أَعَى عَلِيَّ بابِ الْمَدِينَةِ

/ بابِ بَغْدَادِ الْحَزِينَةِ² (همان، 253)

1- تو همچون شاخه‌ای هستی... اگر برگ‌های سبز تو در یک فصلی پژمرده شد دوباره فصل سرسبزی تو بازمی‌گردد.

2- تو می‌آیی، سپاه تو اینجاست، و پیوسته شعار تو را سر می‌دهد، تو می‌آیی و وحشیانی را که در بر دروازه‌ی بغداد محزون زانو زده‌اند را به قتل می‌رسانی.

تو می‌آیی، سپاه تو اینجاست، و پیوسته شعار تو را سر می‌دهد، تو می‌آیی و وحشیانی را که در بر دروازه بغداد محزون زانو زده‌اند به قتل می‌رسانی.

نتیجه

بررسی اشعار حجازی گویای این واقعیت است که سبز پرکاربردترین رنگ در اشعار اوست. نگاه هوشمندانه شاعر به دقایق هستی از جمله، طبیعت زیبای روستا موجب شد که او گاه در جهت عینی ساختن مظاهر و جلوه‌های زیبای طبیعت روستا این رنگ را به مدد بطلبد. گاه ضمن اینکه مجذوب حسن دلربای این رنگ می‌شود تلاش می‌کند تا با توصیف اشیاء و مظاهر روستا با این رنگ احساسات مخاطبین را برانگیزد؛ و گاه به این رنگ معنی نمادین و سمبلیک می‌بخشد تا ذهن مخاطب را به کنجکاو و اداشته بر تأثیر اثر خود بیافزاید.

مهاجرت از روستا و زندگی در غربت و تنهایی شهر اصلی‌ترین عاملی است که زمینه را برای نمادین شدن این رنگ در اشعار این شاعر فراهم کرده، جلوه‌ای زیبا به اشعار او بخشیده است. درست به همین دلیل، این رنگ در اشعار او به رمز بازگشت به روستا و رمز بهشتی گمشده مبدل شده است که شاعر آرزوی آن را در سر می‌پروراند، همان‌گونه که رمز پاکی و صداقت و بی‌گناهی مردم روستا، و رمز آرامش و سکوت آنجا شده است.

دیدگاه خاص حجازی نسبت به روستا سبب شد که از نگاه او همه چیز در روستا مزین به این رنگ و متصف به پاکی و بی‌گناهی گردد. افزون بر این که این رنگ از آرامش و سکوت روستا حکایت می‌کند، رمز جاودانگی و بی‌مرگی و سرسبزی روستا و مردم آن، بلکه همه مظاهر آن جا شده است. همچنین این رنگ در اشعار حجازی گاه در ترکیب با زمان، رمز روزگار جوانی و رشد و بالندگی شاعر قرار می‌گیرد که از نمادهای خاص شاعر است. علاوه بر این او با الهام از تعالیم دینی خویش این رنگ را رمز شهید و شهادت قرار می‌دهد ضمن اینکه او گاه سبز را رمز روزهای خوب و شیرین و امیدبخش قرار می‌دهد. خیر و برکت و عشق و جوانی و بهار و زندگی هم از دیگر معانی رمزی این رنگ در اشعار این شاعر است.

و سرانجام اینکه نگاه خاص شاعر به روستا سبب شد که او هر جا رنگ سبز را به کار می‌گیرد به نوعی روستا و جلوه‌های آن نیز حضور دارند. حتی زمانی که او متأثر از دیدگاه مکتبی خود این رنگ را به کار می‌گیرد و یا این رنگ در ارتباط با زمان و مکان قرار می‌گیرد باز از دیدگاه شاعر نسبت به روستا نشأت می‌گیرد و این رنگ با مفهوم روستا در هم می‌آمیزد.

کتابنامه

- 1- آیت‌اللهی؛ حبیب. (1381). *مبانی رنگ و کاربرد آن*. چاپ اول. تهران: انتشارات سمت.
- 2- ایتن، یوهانس. (1384). *کتاب رنگ*. ترجمه محمد حسین حلیمی. چاپ هشتم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- 3- پاک‌نژاد، سید رضا. (1348). *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*. چاپ اول. تهران: کتاب‌فروشی اسلامیّه.
- 4- پورحسینی، مزده. (1384). *معنای رنگ*. چاپ اول. تهران: انتشارات هنر آبی.
- 5- دی، جانانان، تایلو، لسلو. (1387). *روان‌شناسی رنگ*. ترجمه مهدی گنجی، چاپ اول. تهران: نشر ساوالان.
- 6- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (1370). *صورت‌خیال در شعر فارسی*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات آگاه.
- 7- شمیسا؛ سیروس. (1379). *سبک‌شناسی شعر*. چاپ پنجم. تهران: انتشارات فردوس.
- 8- شوالیه، ژان. گبران، آلن. (1378). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضائلی. چاپ اول. تهران: انتشارات جیحون.
- 9- علی اکبر زاده، مهدی. (1375). *رنگ و تربیت*. چاپ دوم. تهران: انتشارات میشا.
- 10- اسماعیل؛ عزالدین. (لا تا). *الشعر العربی المعاصر*. لاط. بیروت: دار الثقافة العربیه.
- 11- حموده، حنان محمد موسی. (2006). *الزمکانیه و بنیه الشعر المعاصر* (احمد عبدالمعطی حجازی، نمودجا). لاط. الأردن: عالم الكتب الحدیثه.
- 12- حجازی، احمد عبدالمعطی. (2001). *دیوان*. لاط. بیروت: دارالعوده.

- 13- _____ (لا تا). *الأعمال الكاملة*. لا ط. دارالسعاد الصباح.
- 14- حمدان، نذير. (2002). *الضوء واللون في القرآن الكريم*. ط 1. دمشق: دار ابن الكثير.
- 15- الزواهره، ظاهر محمد هزاع. (2008). *اللون ودلالاته في الشعر*. ط 1. الأردن: دارالحامد للنشر و التوزيع.
- 16- فهمي، ماهر حسن. (1981). *الحنين والغربة في الشعر العربي الحديث*. ط 3. بيروت: دارالشروق.
- 17- بركات، محمد. (1975). *لقاء مع حجازي شاعر الفقراء*. مجله الآداب.
- 18- حجازي، احمد عبدالمعطي. (آذار 1966). «عن تجربتي الشعريه». *مجله الآداب*. العدد 3. سنه 14.
- 19- _____ (1981). «أنا و صلاح عبدالصبور والمدن». *مجله الكرم*. العدد 44. خريف.
- 20- المناصره؛ محمد عزالدين. (تموز 1965). *لقاء مع احمد عبدالمعطي حجازي*. الأفق الجديد، العدد 4، سنه 4.